

به نام خدا

مجموعه ی فیلم نامه کوتاه

نوشته ی: سعید سلیمانی

توضیحات:

هر گونه استفاده و برداشت از طرح، ایده و فیلمنامه ها منوط به اجازه نویسنده هست.

راه ارتباطی با نویسنده:

09386612030



آدرس تلگرام

فهرست فیلم نامه

صفحه

۱. فیلم نامه هم سفره باشیم.....۱
۲. فیلم نامه ی کوتاه به خاطر دخترم.....۳
۳. فیلم نامه ی کوتاه بخشش.....۶
۴. فیلم نامه کوتاه از خودمان شروع کنیم.....۹
۵. فیلم نامه ی کوتاه پرستوها.....۱۰
۶. فیلم نامه ی کوتاه آیت الکرسی.....۱۳
۷. فیلم نامه ی کوتاه کارگران مشغول کارند.....۱۵
۸. فیلم نامه ی کوتاه دست های غیبی.....۱۶
۹. فیلم نامه ی کوتاه پارازیت.....۱۹

فیلم نامه کوتاه هم سفره باشیم

شب /خارجی /روبروی رستوران

ماشین مدل بالا روبروی رستوران پارک می کند و پدر مادر و دو فرزند دختر و پسر از ماشین پیاده می شند و به داخل رستوران می رند .

شب /خارجی /پیاده رو

پسر بچه با لباس پاره و کثیف از داخل جوی آب قوطی های پلاستیکی را بر می دارد و داخل گونی می اندازد و به سختی گونی بزرگ ضایعات را روی دوش می کشه و جلوتر می ره

شب /داخلی /رستوران

گارسون منوی غذا که خانواده کرمی سفارش داده بودند را روی میز آنها می چیند انواع دسرها و غذاهای متنوع بچه ها با دیدن غذاها خوشحال می شوند و بشقاب را به مادر می دهند تا برای آنها غذا بکشد .

شب /خارجی /پیاده رو

پسر بچه که حسابی خسته شده گونی را از روی دوش زمین می گذاره و یک بطری نوشابه از داخل گونی بر می دارد و از شیر آب داخل بطری می ریزد و گوشه پیاده رو می شیند عرق هاشو پاک می کنه و مقداری آب می نوشد

شب /داخلی /رستوران

خانواده آقای کرمی با پایان غذا از پای میز بلند می شند و از رستوران خارج می شوند دوربین به

طرف میز آنها زوم میشه و ظرف های غذا که دست نخورده اند را نشان می دهد گارسون با سطل
زباله نزدیک میز میشه و غذاها را داخل سطل می ریزه

شب / خارجی / روبروی رستوران

پسر بچه از کنار رستوران رد میشه و با حسرت به منوی غذاها پشت شیشه می کند و با ناراحتی
به راهش ادامه می ده

شب / داخلی / رستوران

فیلم فلاش بک می شه گارسون منوی غذاهایی که خانواده کرمی سفارش دادند را روی میز آنها
می چیند آقای کرمی اشاره ای به گارسون می کنه تا بقیه غذا را به میز کناری ببرد گارسون
لبخندی می زند و بقیه غذاها را برای پسر بچه می آورد پسر بچه نگاهی به غذاها می کند و بعد به
بچه های آقای کرمی نگاه می کنه بچه ها برای آن دست تکان می دهند و لبخند می زنند پسر بچه
هم با خنده برای آنها دست تکان می ده خانواده آقای کرمی با رضایت شروع می کنند به غذا
خوردن

تصویر فید می شه و نوشته می شود::

رسول الله (ص): مَنْ وَسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا.

پیامبر خدا(ص): هر کس فقیر را در مال خود شریک گرداند و با مردم به انصاف رفتار کند، او
مؤمن حقیقی است.

پایان

نویسنده : سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه به خاطر دخترم

سکانس ۱

روز/خارجی/پیاده رو

سمیرا با دختر کوچک اش در پیاده رو دنبال آدرس دفتر رسمی ازدواج هستند سمیرا نگاهی به کاغذ می کند و بلاخره دفتر را پیدا می کند

سکانس ۲

روز/داخلی/راهروهای دفتر

سمیرا با تردید پله ها را بالا می آید به دفتر می رسد درب دفتر نیمه باز هست و کسی انگار

نیست

سکانس ۳

روز/داخلی/دفتر رسمی ازدواج

سمیرا به آرامی درب را باز می کند و وارد دفتر می شود کسی داخل دفتر نیست سمیرا متوجه صدای پیچ پچی در یکی از اتاق ها می شود گویی صدای خانمی است سمیرا و دخترش بر روی صندلی ها منتظر می نشینند.

سکانس ۴

روز/داخلی/دفتر رسمی ازدواج

خانم مسنی با آرایش غلیظی از اتاق بیرون می آید و سراسیمه به طرف درب خروجی می رود سمیرا رفتن خانم مسن را با نگاهش دنبال می کند بعد از چند دقیقه پیرمرد سالخورده ای از اتاق بیرون می آید سلام می کند و به طرف اتاق کارش می رود سمیرا از جایش بلند می شود و به طرف اتاق کار می رود پیرمرد به او می گوید شما همسر حاج آقا سمیعی هستید سمیرا نگاهی به کاغذ آدرس می کند و با حالت ناراحتی می گوید بله
پیرمرد: آقاتون هنوز نیومدند منتظر باشید تا برسند
سمیرا بر می گردد و روی صندلی می شیند و دستی روی موهای دخترش می کشد.

سکانس ۵

روز/داخلی/دفتر رسمی ازدواج

دوربین ساعت ۴ را نشان می دهد سمیرا سرش را بین دستانش گرفته و به طرف پایین هست دو نفر از جلوی سمیرا رد می شوند و داخل اتاق کار پیرمرد می شوند پیرمرد بیرون می آید و سمیرا را صدا می زند سمیرا از جایش بلند می شود و به آرامی به طرف اتاق پیرمرد می رود وارد اتاق می شود و درب بسته می شود پشت در کاغذ دفتر رسمی ازدواج و طلاق ازدواج دائم و صیغه

چسبانده شده دوربین روی کلمه صیغه فیکس می شود.

سکانس ۶

روز/خارجی /پارک

دختر سمیرا بر روی چمن ها با بادکنک در حاله بازی است سمیرا روی نیمکت منتظر نشسته و دخترش را تماشا می کند پسر جوانی با موتور نزدیک سمیرا می شود و موتور را خاموش می کند و به طرف نیمکتمی رود و کنار سمیرا می نشیند بسته ی دارو را بین خودش و سمیرا می گذارد سمیرا می خواهد دارو را بردارد پسر جوان دستش را روی دارو ها می گذارد و می گوید: حساب قبلی ات هم حاج اقا تسویه کرد و الا عمرا داروی ده میلیونی را واست می آوردم حاج آقا آدم درستیه دستش خیره اگه نبود الان باید دربه در دنبال پول داروی دخترت بودی . دستش را از روی داروها بر می دارد سمیرا کیسه ی دارو را نگاه می کند پسر جوان می گوید: آدرس محضر را روی کاغذ نوشتم بعد از ظهر ساعت ۴ منتظره دیر نکنی حاج آقا ناراحت می شه زت زیاد .

پسر جوان سریعاً سوار موتور میشه و محل را ترک می کنه سمیرا نگاهی به کاغذ آدرس و نگاهی به داروها می کند و اشک از چشمانش سرازیر می شود.

سکانس ۷

روز/خارجی /پارک

دوربین از دور تصویر سمیرا روی نیمکت که دخترش را در آغوش گرفته و می بوسد را نشان می دهد.

پایان

نویسنده : سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه بخشش

سکانس ۱

روز/خارجی /درب زندان مرکزی

تاکسی نگه می دارد و زنی پا به ماه و چادری از ماشین پیاده می شود و به طرف درب زندان می رود .

سکانس ۲

روز/داخلی /سالن ملاقات

زن حامله به طرف میز ملاقاتی که همسرش منتظر نشسته می رود روبه روی هم می نشینند و شروع می کنند به حرف زدن.

سکانس ۳

روز/خارجی /درب زندان مرکزی

زن با بچه ی کوچک اش از ماشین پیاده می شود و به طرف درب زندان می رود .

سکانس ۵

روز/داخلی /سالن ملاقات

زن با فرزند در آغوش به طرف میز ملاقات همسرش می رود مرد فرزندش را در آغوش می گیرد و خوشحال می شود .

سکانس ۶

روز/خارجی/درب زندان مرکزی

زن دست دختر خردسالش را می گیرد و به طرف درب زندان می رود

سکانس ۷

روز/داخلی/سالن ملاقات

زن همراه با دخترش به طرف میز ملاقات همسرش می رود و دختر را در آغوش می گیرد.

سکانس ۹

روز/خارجی/درب زندان مرکزی

دختری ۲۰ ساله از تاکسی پیاده می شود و به طرف در زندان می رود

سکانس ۱۰

روز/داخلی/سالن ملاقات

دختر به طرف میز ملاقات با پدرش می رود پدر با دیدن دختر بدون مادر جا می خورد.

سکانس ۱۱

روز/داخلی/سالن ملاقات

دختر پشت میز می شیند و از جیب اش عکس مادر را بیرون می آورد و روی میز می گذارد پدر با حالت ناراحتی عکس همسرش را بر می دارد و شروع به گریه کردن می کند اشک از چشمان دختر سرازیر می شود

سکانس ۱۲

روز/داخلی/دادگاه

شاکی برگه ی رضایت نامه را از روی میز بر می دارد و امضا می کند نگاهی به سمت پنجره می کند چند کبوتر از پشت پنجره پرواز می کنند شاکی لبخندی از روی رضایت می زند

سکانس ۱۳

روز/خارجی /درب زندان مرکزی

زن از تاکسی پیاده می شود و به طرف درب زندان می رود همسرش با ساکی در دست از درب زندان بیرون می آید و با دیدن خانم به سمت او شتابان می آید هر دو رو به روی هم می ایستند و سیر همدیگه را نگاه می کنند مرد به عقب بر می گردد و نگاهی به تابلوی زندان می کند اشک از چشم اش جاری می شود اشک اش را با دست اش پاک می کند و چادر همسرش را می گیرد و حرکت می کنند .

پایان

نویسنده :سعید سلیمانی

فیلم نامه کوتاه از خودمان شروع کنیم

روز /داخلی/راهروی مطب

پیرمرد سالخورده با عصا به پله های مطب را بالا می ره داخل راهرو تابلو دکتر مهدی انوشیروانی نصب شده است پیرمرد نگاهی به تابلو می کند و به درب مطب می رود

روز/داخلی /داخل مطب

دوربین به آرامی مراجعه کنندگان که منتظر نشسته اند تا نوبت آشان شوند را نشان می دهد پیرمرد درب مطب را باز می کنه سلام می کنه و روی صندلی منتظر می شینه
دوربین ساعت را نشان می دهد و بیماران به نوبت وارد اتاق آقای دکتر می شوند و پیرمرد نفر آخر می باشد

روز/داخلی /اتاق دکتر

پیرمرد درب را می زند و وارد اتاق می شود و با دکتر دست و روبوسی می دهد دکتر با دیدن پیرمرد (پدر) حسابی خوشحال می شود و به معاینه آن می پردازد دوربین به سمت بالا تیلت می شود و عکس پیرمرد(پدر)و دکتر(پسر)را نشان می دهد .

پایان

سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه پرستوها

سکانس ۱

روز/خارجی/خیابان

ماشین در حاله حرکت است و دوربین از پشت شیشه جلو مسیر را نشان می دهد

سکانس ۲

روز/خارجی /خیابان داخل ماشین

دختری جوان و زیبا رو با گریم و آرایشی غلیظ و مانتو و شال قرمز صندلی عقب نشسته و از پشت شیشه بیرون را نگاه می کند

سکانس ۳

روز/خارجی /خیابان داخل ماشین

راننده از آینه دخترک جوان را نگاه می کند و لبخند تحقیر آمیزی می زند

سکانس ۴

روز / خارجی /چهارراه

دوربین چراغ قرمز را نشان می دهد

سکانس ۵

روز/خارجی /چهار راه داخل ماشین

دخترک جوان چراغ قرمز را نگاه می کند

سکانس ۶

روز/خارجی/کوچه داخل ماشین

دوربین از پشت شیشه جلو مسیر را نشان می دهد داخل کوچه و پس کوچه های پایین شهر
ماشین در گوشه ای از این کوچه ها پارک می کند و راننده منتظر می ماند

سکانس ۷

روز/خارجی/کوچه داخل ماشین

دخترک آینه را از کیف اش در می آورد و رژ قرمزی بر لب های خود می کشد و صورت و
موهای خود را داخل آینه مرتب می کند

سکانس ۸

روز/خارجی/کوچه داخل ماشین

دوربین از پشت شیشه روی خودرویی که در فاصله ی دورتر زوم می کند راننده خودرو از ماشین
پیاده می شود و درب عقب را باز می کند مردی میانسال با کت و شلوار و عینک دودی و کلاه از
ماشین پیاده می شود به اطرافش نگاهی می کند و سریعاً داخل کوچه ی قدیمی می شود و بعد
راننده ی او حرکت می کند .

سکانس ۹

روز/خارجی/کوچه داخل ماشین

موبایل دختر جوان زنگ می خورد دختر نازگونه به تلفن جواب می دهد: سلام عزیزم ...چطوری
خوبی جانم...توی تاکسی ام ۵ دقیقه دیگه می رسم ... منتظرم باش دارم میام عزیزم ...قربونت
...خداحافظ

سکانس ۱۰

روز/خارجی /کوچه داخل ماشین

راننده ماشین را روشن می کند و کمی جلوتر روبروی کوچه قدیمی می ایستد .

سکانس ۱۱

روز/خارجی /کوچه داخل ماشین

ماشین روبروی کوچه توقف می کند و دختر از ماشین پیاده می شود و به طرف کوچه می ره
راننده دختر را صدا می زند دختر بر می گردد و به سمت شیشه راننده می آید راننده به دختر می

گوید: خوش بگذره خانمی

دختر لبخندی می زند و داخل کوچه قدیمی می شود.

سکانس ۱۲

روز/خارجی /خیابان داخل ماشین

راننده بعد از دور شدن از کوچه در گوشه ای ماشین را پارک می کند گوشی خود را بر می دارد و

نگاهی می اندازد صدای صحبت های مرد میانسال با دختر جوان داخل گوشی شنیده می شود

راننده با خوشحالی لبخند رضایتی می زند و با رئیس خود تماس می گیرد

راننده: الو رئیس ماموریت انجام شد ...حاجی تو تله افتاددیگه کارش تمومهشب

واست فیلم اش را میفرستم .

مکالمه تمام می شود راننده با خوشحالی ماشین را روشن می کند و به راهش ادامه می دهد

پایان

نویسنده: سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه آیت الکرسی

سکانس ۱

روز/داخلی/منزل مادر شهید

مادری سالخورده با چادر گلدار روی صندلی نشسته و قرآن می خواند بعد از چند دقیقه از جایش بلند می شود و به طرف گوشی قدیمی اش که روی میز گذاشته می رود گوشی را بر می دارد و به پسرش پیام می دهد

متن پیام: سلام پسر گلم خوبی؟ مواظب خودت هستی جانم. پسرم امروز دو تا سوره دیگه حفظ کردم تا الان میشه ۱۰ تا سوره. همیشه دعاگوت هستم. بعد از اتمام پیام روی دکمه send می زند و پیام فرستاده می شود.

سکانس ۲

روز/داخلی/منزل همسر شهید

همسر شهید داخل آشپزخانه است و با شنیدن صدای پیام به طرف میزی که عکس و لباس و گوشی شهید هست می رود گوشی را برمی دارد و پیام مادر را می خواند و نگاهی به عکس همسرش می کند.

سکانس ۳

روز/داخلی/منزل مادر شهید

مادر به سختی به طرف دکور که عکس فرزندش را گذاشته می آید دوربین عکس را نشان می دهد زیر عکس شهید نوشته شهید مدافع حرم

مادر به آرامی عکس را بر می دارد و با چادرش روی عکس را تمیز می کند و عکس را در
آغوش می گیرد و با لحنی بغض آلود آیت الکرسی را می خواند

پایان

نویسنده: سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه کارگران مشغول کارند

سکانس ۱

روز/خارجی/معدن زغال سنگ

تصویر تابلوی کارگران مشغول کار هستند نشان داده می شود

سکانس ۲

روز/خارجی/معدن زغال سنگ

تصویر تک تک کارگران با لباس کار و صورت سیاه و کثیف نشان داده می شود (صدای نوار نقاله

در حاله جابه جایی زغال سنگ ها)

سکانس ۳

روز/داخلی/معدن زغال سنگ

تصویر سیاه هست و صدای سرفه های یک دختر بچه روی سیاهی است

سکانس ۴

روز/داخلی /منزل یکی از کارگران زغال سنگ

تصویر کپسول اکسیژن دیزالو به مرد میانسالی که ماسک اکسیژن زده و در گوشه ی خانه دراز

کشیده و به دخترش نگاه می کنه تصویر کات میشه روی دختر بچه ای که در حاله نوشتن تکالیف

است و سرفه های ممتد اجازه ی نوشتن به او نمی دهد .

پایان

نویسنده :سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه دست های غیبی

سکانس ۱

روز/خارجی/بازار لوازم خانگی

آقای میرزازاده برای تهیه ی جهیزیه دخترش به مغازه های لوازم خانگی سر می زند و قیمت آنها را می پرسد

سکانس ۲

روز/خارجی/پیاده رو

آقای میرزازاده با خستگی در حال عبور از پیاده رو و رفتن به سمت خانه است که پیرزنی را می بیند که با حالت ناتوانی گوشه ی پیاده رو ایستاده و زنبیل خریدش را نمی تواند حمل کند آقای میرزازاده در حالی که در فکر فرو رفته از کنار این پیرزن عبور می کند بدون آنکه نگاهی به آن کند چند قدم که دور می شود گویی ندای درونی او را متوقف می کند و رویش را بر می گرداند و به پیرزن نگاه می کند مصمم تر به سمت پیرزن می دود و می گوید:مادر جان اجازه می دی کمک ات کنم ؟

پیرزن لبخندی به چهره می زند:پیر شی جوون

آقای میرزازاده با خوشحالی پیرزن سر ذوق می آید و زنبیل و کیسه های خرید را همراه او تا درب منزل می برد.

سکانس ۳

روز/خارجی/درب منزل پیرزن

آقای میرزازاده کمک پیرزن زنبیل و کیسه های خرید تا درب خانه می آورد پیرزن: خیر ببینی

پسرم خدا بچه هات حفظ کنه

آقای میرزازاده: ازت یه خواهش دارم مادر جان

پیرزن: بگو جانم چه خواهشی

آقای میرزازاده: فقط می خوام واسم دعا کنی جلو زن و بچه ام رو سفید بشم

پیرزن: حتما مادر جان حتما خدا آبروتو حفظ کنه .

سکانس ۴

روز/خارجی / پارک

آقای میرزازاده در حالی که در فکر فرو رفته و سیگار می کشد پیرمردی مهربان و عصا به دست

در کنار او روی نیمکت می شیند نگاهی به احوال خراب آقای میرزاده و ته مانده سیگارهای

زیادی که زیر پای او ریخته می کند و سر صحبت را باز می کنه : با خودت چیکار کردی

مرد توکل ات به خدا باشه اون از دل تک تک بنده هاش با خبره نمی ذاره هیچ وقت از

درگاهش نا امید بشی مطمئن باش

پیرمرد دستش را روی شانه ی آقای میرزازاده می زاره و اون را به حاله خودش تنها می گذاره

سکانس ۵

روز/خارجی / پارک

آقای میرزازاده به طرف آبخوری می ره مقداری آب می نوشه و آبی به سر و صورت می زنه

دست در جیب اش

می کند تا دستمال اش را در بیاورد که متوجه یک پاکت سفید داخل جیب کت اش می شود با
حالت تعجب پاکت را بیرون می کشد نگاهی به دور و برش می کند و داخل پاکت می بیند که
تعداد زیادی هست

مَنْ قَرَعَ بَابَ اللَّهِ فَتُحِلَّهُ؛

هرکس در خانه ی خدا را بکوبد به رویش گشوده میشود.

پایان

نویسنده: سعید سلیمانی

فیلم نامه ی کوتاه پارازیت

سکانس ۱

روز/خارجی/پارک

پسر جوانی هدفون در گوش دارد و روی چمن ها دراز کشیده و در حاله شنیدن موزیک آرامبخشی هست نجوایی به گوش می رسد : من انسان موفقی هستم .من انسان شاد سالم و پر انرژی هستم .من زندگی ام را دوست دارم .من جاذب ثروت و فراوانی هستم .

سکانس ۲

روز/خارجی/پارک

در حین پخش نجوای یک آقای با لباس سر تا سر مشکی و صورت خشن و ترسناک به پسر جوان نزدیک می شود به محض نزدیک شدن پخش نجواها دچار اختلال و قطع و وصل می شود پسر جوان متوجه این اختلال می شود و از جایش بلند می شود و با مرد خشن منفی روبه رو می شود ترس وجود پسر جوان را می گیرد از جایش بلند می شود و به آرامی آنجا را ترک می کند اما مرد خشن منفی همراه پسر جوان می رود و او را تعقیب می کند(صدای نجواها با پارازیت و اختلال پخش می شود)

سکانس ۳

روز/خارجی/پارک

پسر جوان در پیاده رو پارک حرکت می کند و به پشت سرش نگاه می کند که مرد خشن منفی او

را تعقیب می کند به هر طرف که حرکت می کند آن مرد خشن منفی همراه او هست در جایی تصمیم فرار می گیرد و به سمت خروجی پارک می دود (صدای نجواها با پارازیت و اختلال پخش می شود)

سکانس ۴

روز/خارجی/خیابان شلوغ

پسر جوان از بین ماشین ها و جمعیت می دود و مرد خشن منفی هم به دنبال آن می دود در جایی پسر جوان نفس کم می آورد و روی سکویی در پیاده رو می شیند با نزدیک شدن مرد خشن منفی صدای پارازیت و نویزها زیاد می شود به حدی که برای پسر جوان غیر قابل تحمل هست نگاه او به مسجدی در آن طرف خیابان می افتد پس از جایش بلند می شود و به طرف مسجد می رود مرد خشن منفی هم دنبال آن می دود

سکانس ۵

روز/داخلی/حیاط مسجد

دوربین گنبد و گلدسته را نشان می دهد و به درب ورودی تیلت می شود پسر جوان سراسیمه وارد حیاط مسجد می شود و داخل حیاط رو به روی درب ورودی می ایستد و شروع می کند ذکر ایاک نعبد و ایاک نستعین را می خواند
مرد خشن منفی تا درب مسجد می دود ولی انرژی مانع ورود او به مسجد می شود

سکانس ۶

روز/داخلی/حیاط مسجد

صدای پارازیت و نویز نزدیک پسر جوان کم می شود و مرد خشن منفی با صدای زیاد پارازیت و نویز در تصویر محو می شود .

و اما ینزغنگ من الشیطان نزع فستعذ با الله

هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسید سریعا به خدا پناه ببر.

*آیه ی ۲۰۰ سوره ی اعراف

پایان

نویسنده: سعید سلیمانی

مجموعه فیلم نامه ی کوتاه
نوشته: سعید سلیمانی

